

شعر ۱

محاسن که پیرامن روی نیست
به عبرت محاسن ز رویش سترد
عروسانه پرداختش پیکری
به سرخیش چون قهجگان کرد روی
رخي کان شود زرد روز نبرد
ز بی غیرتی^۳ گر شوی رو سیاه
بعد از آن، اردوی گردون شکوه به طرف بادغیس روان گشت. پس از وصول بدان حدود، چنان معلوم شد که مردم آن دیار به غازیانی که از جنگه نجم بیک فرار نموده بودند آزار بسیار کرده بعضی را به قتل آوردند. بنابر آن، فرمان قضا جریان به قتل عام صدور یافت. چوهه سلطان تکلو با فوجی از غازیان به قتل آن جاهلان روان شد و خرد و بزرگ ایشان را به یاسا رسانید.

شعر

در آمد به بنیاد مردم کمی
پری شد در آن ناحیت آدمی
خاقان اسکندرشان، در آن تابستان، در النگ با با خاکمی بیلا میشی نمود.
دیو سلطان را به حکومت بلخ روان گردانید. مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود به قرا بوقال بر خود حاکم ساخته آغاز مخالفت کردند. دیو-سلطان ایشان را به قتل رسانیده قرا بوقال را گرفته روانه در گاه عالم پناه گردانید. هم در آن اوان، شاهرخ بیک افشار، به فرمان خاقان عالی تبار، به طرف

۱- م: هجو

۲- این بیت تنها در نسخه م دیده می شود.

۳- س: زبیرتی

قندهار ایلغار نموده آن ولایت را غارت کرده سالمأ غانماً به در گاه عرش اشتباه مراجعت کرد.

چون مهمات خراسان حسب المدعای شاه جهان ساخته و پرداخته شد، حکومت هرات را به زینل خان شاملو داده از بابا خاکی علم مراجعت به صوب اصفهان افراخت و در آن بلده طرح قشلاق انداخت.

گفتار در مخالفت سلطان^۱ سلیمان بن سلطان حیدر [صفوی به حضرت]^۲

خاقان اسکندر شان [و به کفران نعمت دچار شدن]^۳

در این زمستان، سید سلیمان بن سلطان حیدر نسبت به خاقان اسکندرشان اظهار مخالفت کرده خلق بسیار بر سر او جمع شده گفتند که خاقان زمان به - خراسان رفته و از آذربایجان دور افتاده فرصت را غنیمت شمرده تبریز را به تصرف باید آورد. سید سلیمان، به استصواب آن ابلهان، فریفته شده بخار نخوت و غرور به کاخ دماغ راه داده اسباب عناد را به هم رسانیده از مضمون این بیت غافل.

شعر

با ولی نعمت از برون آیی گر سپهری که سرنگون آیی
با جمعی مردم فتنه انگیز [بر سر]^۴ تبریز ایلغار نموده چون این خبر به -
حاکم تبریز رسید، به اتفاق شهریان کوچه ها را مضبوط کرده در شوارع آب
انداختند تا زمین یخ گرفته تر^۵ دد سواران دشوار باشد.

سید سلیمان با سپاه فراوان به اندرون خیابان درآمد. تبریزیان او باش

۱- م: سید

۲- م: نداد

۳- م، ن: به طرف

[از روی پرخاش] دیوارهای خیابان را سوراخ کرده آن روز بر کشتگان را به ضرب تیر و تفنگ مغلوب گردانیدند. [سید سلیمان با اندوه فراوان روانه آب شور گردیده چپانیان چون بلای ناگهان در شنب غازیان به ایشان رسیدند]^۲ و سلیمانان^۳ نیز، چون مور و مار، صف پیکار بیاراستند. یتیمان تبریز به ضرب شمشیر تیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و سید سلیمان را از اسب بینداختند و با وجود آن، سید سلیمان شانزده نفر را به ضرب تیر از برنا و پیر زخمسدار گردانید. در آن اثنا، منتشا سلطان استاجلو، که در آن وقت قورچی بود، خود را به وی رسانیده به ضرب شمشیر او را هلاک ساخت.

هم در این سال، مولانا سلطانه‌علی متوجه عالم باقی گردید. در حسن خط به مرتبه‌ای رسیده بود که دست هیچ خطاطی از متقدمان و متأخران بدان جا نرسیده بود.

شعر

آن که در عالم به خط مشک فام
کشته شاگردانش از راه یقین
سخ کرده خط استادان تمام
در طریق خط^۴ کرام الکتابین

* چه بندگان خواجه میر علی که در این اسلوب واضع قاعده‌ای بود
جدید [و ضابطه‌ای سدید]^۵ بدو کجا رسد.

۱- س ندارد

۲- س ندارد

۳- م : سید سلیمانان

* از این جا تا ستاره بعد، یعنی شرح حال و اسامی خوش نویسان در نسخه م نیست. در این نسخه، تولد شاه طهماسب مقدم بر شرح حال سلطانه‌علی آمده است.

۴- ن : حق

۵- س : و ضابط پر سدید است

مصراع آری که هیچ میر به سلطان نمیرسد .

مولانا جعفر خطاط > که < به روانی خط و صفای آن در اطراف جهان
اشتهار بی حد یافته، در جنب این محیط هنر که منبع لالی و درر است چون جوی
خردی است در پهلوی عمان و مانند گوی [زمین است] در مقابله آسمان . مولانا
اظهر، که در این فن اظهر من الشمس است، با وی همچو نسبت سها است با آفتاب
عالمتاب و یا نسبت شب یلداست با روز پر غمام و سحاب .
در قدیم خط نبوده . طهمورت پیدا کرده . تفصیل خط این است : عبری ،
بربری ، اندلسی ، صینی^۲ قبطی ، یونانی ، حمیری ، سریانی ، رومی ، کوفی ،
هندی^۳ ، فارسی .

واضع خط نسخ و ثلث ابن مقله است . چون دست او را بریدند ، چنانچه
در جلد ششم نوشته شده ، به دختر خود تعلیم کرد . بعد از آن ، علی بن بواب محقق
و ریحان را اختراع کرد و کتابه نوشت . بعد از آن ، یاقوت غلام مستعصم خلیفه
عباسی - احوال او هم در جلد هفتم نوشته شده - و شاگردان او شش کس را استادان
سته می گویند :

شیخ زاده سهروردی در بغداد می بود .

ارغوان مولد شریفش عراق عجم است . اما در بغداد ساکن شده بود . دیگر :

مبارک شاه زرین قلم در خدمت سلطان اویس می بود . دیگر :

نصر الله طیب ملازمت سلطان احمد جلایر می کرد . دیگر

۱- س : زمینی است

۲- س : صینی

۳- س : هندسی

یوسف مشهدی شاگرد یاقوت بود. در تبریز ساکن گشت. صیرفی از جمله شاگردان وی است. حاجی محمد بند دوز شاگرد صیرفی است. عبدالله [طباخ]^۱ در خراسان بود. عبدالحق سبزواری شاگرد وی است. میر علی تبریزی واضع خط نستعلیق است. مولانا عبدالله ولد مولانا سلطانعلی شاگرد مولانا جعفر از خوش نویسان روزگار بود. مولانا اظهر از جمله نوادر استادان است. سلطان [محمد]^۲ خندان از جمله خوش نویسان است. [سلطان محمد نور]^۳، سلطان محمد ابریشمی و زین الدین محمود از جمله خوش نویسان عراق و خراساند^۴. مولانا میرعلی خط نسخ بر جمله خوش نویسان کشیده. در او ان شباب، پیش زین الدین محمود مشق می کرد. چون خط به کمال رسانید، مکرر با مولانا سلطانعلی دعوی کرد. مردم جانب ملا گرفتند. روزی به خدمت مولانا آمده سه قطعه گرفت و تقلید کرده در میان قطعه های مولانا گذاشته خدمت مولانا متحیر گشت که آیا خط او کدام است. بعد از تأمل بسیار، خط ملا میر علی را برداشت. مولانا میر علی در آخر عمر به بخارا رفته عبدالعزیز سلطان ولد عبید خان وی را رعایت بسیار کرده در آن دیار از عالم فانی به جهان جاودانی شتافت. از جمله شاگردان مولانا خواجه محمود سیاوشانی است. مولانا میرعلی از وی رنجیده این قطعه گفت:

قطعه

خواجه محمود گر چه يك چندی	بود شاگرد این حقیر فقیر
بهر تعلیم او دلم خون شد	تا خطش یافت صورت تحریر
یاد دادم به او ز قلت عقل	هر چه دانستم از قلیل و کثیر

۱ - س : طیب .

۲ - س ندارد .

۳ - س : [نمد] .

۴ - ن : [و عجم اند]

در حلق او نرفت تقصیری گر چه او هم نمی کند تصریح
 هر چه خود می نویسد از بد و نیک جمله را می کند به نام فقیر
 [خواجه] سید احمد مشهدی شاگرد مولانا میر علی است. قاسم شادی
 شاه، مولانا عبدی نیشابوری، مولانا شاه محمود، مولانا دوست هراتی، مولانا
 رستم علی خواهر زاده استاد بهزاد، حافظ بابا خان تربتی از جمله خوش نویسند.
 مولانا مالک قزوینی سر آمد خوش نویسان زمان شاه دین پناه بود. جمیع خطها
 خوب می نوشت. در علوم، شاگرد مولانا جمال الدین محمود شیرازی بود. راقم
 این حروف، ذره بی مقدار، حاشیه شمسیه پیش او خوانده.

در این سال، امیر اسمعیل شنب غازانی از عالم فانی متوجه جهان جاودانی
 گردید. وی نزد مولانا علی قوشچی علم خوانده بود. بعد از رفتن مولانا به روم
 به شیراز رفته در درس مولانای اعظم افهم، [مولانا] جلال الدین محمد، حاضر شد.
 مدت عمرش شصت و نه سال. از جمله تصانیفش شرح بر فصوص [حکم]

[ذکر ولادت اختر برج ولایت و هدایت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه

ظماصب ابقاه الله تعالی^۳]

[در این سال،] ^۲ در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه، شاه دین پناه
 ظل الله در قریه شهاباد^۳، من اعمال اصفهان، متولد شد. ملکی به صورت بشر قدم
 سعادت اثر به عرصه عالم نهاد.

۱ - س : امیر

۲ - س ندارد.

۳ - س : [ولادت شاه دین پناه]

۴ - حاشیه نسخه چاپی : در حاشیه ای در «ج» به خط قدیم که این شهر آباد است

از بلوک اصفهان.

شعر

طالع عام منور شد به نیکو اختری
منتظم شد سلك ملك دين به والا گوهری
تاج شاهی سرفرازی می کند امروز از آنک
گردنان مملکت را دوش پیدا شد سری
تا حساب طالعش بیند در اصطراب ماه
شب همه شب بود کیوان منتظر بر منظری
تا سپند شب بسوزاند به دفع چشم بد
صبحدم زین [مجمرفیروزه بر کرد] آذری
امرای عالی مقدار و وزرای نامدار نقود نا معدود از ایض و احمر و دُر و
گوهر نثار کردند و به شکرانه آن چند روز جشن و سرور و عیش و حضور نمودند.

گفتار در قضایای در سنه ششزین و تسعمایه واقع شده

هजार به نمودن خاقان اسکندر شان با پادشاه روم سلطان سلیم ۲

در این سال، سلطان سلیم پادشاه روم با استادگان بارگاه خاقان جمجاه در
مقام عصیان آمده باعث مخالفت او آن که چون خان عهد استاجلو بر دیار بکر
استیلا یافته و لشکر ذوالقدر را با مردم اندک به دفعات شکسته و ملازم او دلو دوراق
با هفتاد سوار، سیصد نفر غلام سلطان قانصو^۲ پادشاه مصر را که در دلاوری شهرت
تمام داشتند و اسامی ایشان را زوچندی^۴ می نگاشتند مغلوب گردانیده بود. از
واسطه این شجاعت، عجب و غرور و عظمت و جبروت و باد بروت او از حد اعتدال

۱ - س : مجمع فیروزه برگرد.

۲ - م : با سلیم پادشاه روم.

۳ - ج : قانصاد - ب ، ن : قانیساد

۴ - م : درچندی

در گذشته به سلطان سلیم مکاتیب مبنی بر تهدید و بیم ارسال می داشت و او را بر مقاتله و مقابله ترغیب و تحریک می کرد. بلکه چیزی چند مثل معجز و غیره که موجب فتنه و فساد بود به وی می فرستاد و وسیله دیگر آن که نورعلی خلیفه روملو در آن دیار خرابی بسیار کرده شهر توقات را سوزانیده این معانی او را بر جنگ داشته لشکریان ولایات قرامان و آنادولی و منتشا و کرمان ایلی و کفه و طرابزون و سمن دره و افلاق و بسنه و موره و صرب^۱ را جمع آورده باحشم انبوه شهاب زخم نریا گروه سیل نهیب دریا شکوه که اوهام بنی آدم را تصور یک فوج از افواج بی نهایت و اسلحه بی غایت آن عاجز آمدی و اقلام اقالیم اهل عالم به کتابت شماره آن کفایت نمودی.

شعر

افزون زذره در عدد و قطره در شمار
بیش از نجوم در فلک و موج در بحار
تا موازی دوست^۲ هزار سوار و پیاده متوجه ارزنجان گردید و ایلچی به -
در گاه خاقان اسکندرشان فرستاده توجه خود را به عزم رزم اعلام داد. قاصد در
همدان به درگاه عرش آشیان رسید و خبر مخالفت سلطان سلیم را به عرض رسانید.
آن حضرت جواب داد که ما نیز مستعد قتالیم [و در هر جا که ملاقات واقع شود
استادایم]^۳ و ایلچی را رخصت داده کس به دیار بکر فرستاد که خان محمد استاجلو
با عسا کر دیار بکر به درگاه اعلی شتابد. آن حضرت با دلاورانی که تیر دیده -
دوز بر قبه زرین خورشید به دیده سها پدید می آوردند و در شب تار چشم مار با
دل مور در یک سالک می کشیدند و جرم خردل و خشخاش را به نوک نیزه از زمین
می ربانیدند متوجه رزم گردید.

۱ - م، س: صرف - صحیح همان سرب است یعنی ناحیه سربستان (Serbie) در

شبه جزیره بالکان.

۲ - م: صد هزار

۳ - م ندارد.

چون به تبریز آمدند خبر رسید که سلطان سلیم بی خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است. پادشاه صاحبقران به اعتماد زور بازوی غرور، از سر فراغت و حضور، باخانه کوچ عنان یکران به طرف دشمنان معطوف ساخت.

و در اوایل رجب در منزل چالدران که در بیست فرسخی تبریز واقع است، آن دو گروه با شکوه به یکدیگر رسیدند و طریق سلاطین روم آن است که در وقت محاربه، جنود خود را باعرا به و زنجیر استحکام داده حصنی به غایت حصین جهت حفظ خود می سازند و تفنگچیان در اندرون آن به انداختن ضرب زنگ^۱ و توپ و تفنگ می پردازند و بر بالای عرابه بر هیأت اژدر قزغانهای صغار و کبار گذاشته و ایشان در انداختن توپ و تفنگ و رعاده و ضرب زنگ تا آن مرتبه مهارت و اقتدار دارند که جزء لایتنجزا را در امتداد اشعه نظری از یک میل جای هدف اصابت می سازند و نقطه موهوم را به سهام خطوط بصری از یک فرسنگ راه به نشانه می اندازند.

خان مجید استاجلو و نور علی خلیفه و بعضی از مردمان که از اطوار رومیان با خبر بودند، عرض نمودند که قبل از آن که مخالفان خود را حراست نمایند، بر بالای چالدران بر سر ایشان رویم و مهم آن نا تمامان^۲ را به اتمام رسانیم و دورمش خان شاملو این سخن را رد کرده به خان مجید گفت که [کد خدائی تو در دیار بکر می گذرد]^۳ و معروض داشت که ما مکث می کنیم تا وقتی که آنچه مقدر ایشان است از قوت به فعل آورند [در محافظت خویش]^۴. بعد از آن

۱ - س: ضربزن - ولی بنا بر سلیقه خود حسن روملو که به سجع تمایلی تمام داد

ضربزنگ با تفنگ قرینه آورده. ما این صورت را برتر دانستیم.

۲ - س: نا تمام

۳ - م: تو کد خدائی دیار بکر را نیکو می دانی و حکم تو در آن جا می گذرد.

۴ - م ندارد.

قدم در میدان کارزار گذاشته دمار از لشکر ایشان برمی آوریم . خاقان اسکندرشان سخن دورمش خان را قبول نمود . سلطان سلیم از پشتۀ چالدران پایین آمده در استحکام جنود خود اهتمام کرده اطراف خود را به عرابه و زنجیر مسدود ساخت .

شعر

عرابه چو اسبان چوبین به کار
بر آن رومیان همچو طفلان سوار
عرابه چوپیل و تفکها به دست
نمایان چو خرطوم پیلان مست
و دوازده هزار سرباز ینگیچری را مقرر کرد که در پیش صف استاده به کار خود مشغول گردند . میمنه و میسرۀ لشکر را به پاشایان نامدار مثل سنان پاشا و مصطفی - پاشا مشهور به بیغلو پاشا و فرهاد پاشا و قراجه پاشا و ذوالقدر اوغلی علی بیگ ولد شهسوار بیگ تفویض نمود و مالفوج اوغلی را چرخچی گردانیده و میخال - اوغلی را موجی کرد . زیاده از صد هزار سوار مرسوم خوار^۱ ثعبان کردار اهریمن دیدار به میدان هیجا فرستاد .

از این جانب خاقان گردون غلام بر ابرش خوش خرام سوار گشته .

شعر

به بالای توسن درآمد دلیر
بر آهنگک میدان چوغر نده شیر
فروزان رخش بر فراز ستور
تجلی نمایان شد از کوه طور
خاقان ظفر شعار [یمین را به امرای]^۲ نامدار چون دورمش خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر و حسین بیگ لله و نور علی خلیفۀ روملو و خلفا بیگ < سپرد > و یسار ، خان تَچ [استاجلو]^۳ و چایان سلطان استاجلو با جنود دیار بگر منزل کزیدند و مقرر شد که امیر عبدالباقی و سید تَچ کمونه و امیر سید شریف در قلب قرار گیرند و سارو پیره قورچی باشی را با [فوجی از] غازیان چرخچی گردانیدند

۱ - ن : مردم خوار

۲ - س ندارد

و آن حضرت با جمعی قورچیان طرح شده انتظار می کشید که به هر طرف زور افتد خود را ببدیشان رساند و لشکر قزلباش، کردهی با شکوه، همه شیر صوت بیست هیئت پیل شوکت که جبال از مهابت ایشان می گذاخت و آسمان از صلابت ایشان سیر می انداخت، در برابر رومیان صف آراستند و از صهیل اسبان و فریاد سپاه ماه بر آسمان راه کم کرده و از غریب کوس چهره کز دوزخ با ناموس چون سند روس زرد گردیدند و از بیم جان در تن دلاوران چون بر گشاید از بساد و عکس آفتاب در آب می لرزید. بار اول سارو پیره استاجلو با فوج چرخچیان بر لشکر مخالف اسبانداخت و منتقلای لشکر ایشان را از جای برداشته به موجی رسانید و میخاک اوغلی که سر مورچیان بود بر سر سارو پیره حمله آورده او را باز کردانید. چون خاقان اسکندر شان دستبرد رومیان را مشاهده کرد، آتش غضبش اشتعال یافته با دلاوران که از صدمه قهرشان دم صبح در سینه شام شکستی و از نهیب^۱ تیغشان خنجر آفتاب در نیام ظلام پنهان شدی بر ایشان حمله آورد. در آن اثنا، مالنوج-اوغلی، که نهنگی بود در بحس پردلی، در برابر آن حضرت آمده زبان به لاف و کزاف گشاده گفت:

شعر

توانم زدن آسمان بر زمین	من آنم که در روز بیکار و کین
گشایم به تیر دگر بی قصور	بدوزم ز بیکان به هم چشم مور
دهد جان شیرین از آن زهر چشم	نظر گر کنم سوی دشمن به خشم
دروغی نمی گویم اینک مصاف	سنانم ز بهلو در آید به ناف

اماییش از آن که دست به تیر و کمان و سیف و سنان برد، خاقان اسکندرشان شمشیری بر فرق او زد. چنان که مغز باس^۲ او دو نیم شد و به گردن رسید و

۱- س: نهیب

۲- م: با سیر

مخالفان از این دستبرد که در مدّة العمر خود ندیده و نشنیده بودند [حیرت نموده
هراس بی قیاس بر ایشان استیلا یافته به قلب گریزان شدند و میمنه جنود قزلباش
بر میسرۀ رومیان تاخت آوردند و گرد و غبار و فتنه و آشوب بر هوا کردند] ^۱
آتش حرب فروزان و خاشاک ابدان ^۲ سوزان شد .

شعله تیغ خون افشان زبانه به آسمان کشید و دخان آتش سنان به ایوان
کیوان رسید . میسرۀ رومیان را که به نیروی جلادت سنان پاشا اختصاص داشت
چون دل عاشقان و زلف معشوقشان پریشان گردانیدند و از پشته چالدران گذرانیدند
و آن روز بر سلطان سلیم چون شب هجران و ایام فراق سیاه و تباہ گشت . از میسرہ
نیز خان محمد میمنه رومیان را از جای برداشته به قلب رسانید . در آن اثنا توپی
بر وی خورده گشته گردید ^۳ . لشکر روم بدین واسطه خیره گشته بیکباره هجوم-
آوردند و دست چپ قزلباش را مغلوب ساخته بر میان لشکر رسانیده تیب را از
ترتیب انداختند . خاقان اسکندر شان چون چرخچیان روم را به تیب رومیان
رسانید ، ایشان نیز غازیان را به ضرب تفنگ باز گردانیده آن حضرت تیغ آبدار
را ، چون نهنگ بحر ز خار در آن دیار ، به جولان آورد و جوی خون چون رود
سیحون و جیحون روان ساخت . [و از موج خون قصر آسمان هفتم رنگ لعل
بدخشانی یافت . مسند سنجابی قاضی حصن ششم سرخی زعفران گرفت و تیغ
نیلوفری جلاد خطه پنجم پیکر گلزار و لاله‌زار پذیرفت] ^۴ و جوشن سیم اندود ماهی
از نم خون به رنگ طبر خون گشت .

۱ - م : حیرتها نموده تعجب نمودند و بعد از آن

۲ - ن : ابدان بدان

۳ - حاشیة نسخه ن : « بنده بی واسطه از زبان گوهر بار دررنار شاه دین پناه ، شاه

طهماسب ، شنیدم که خان محمدرضا به ضرب شمشیر پاره پاره کردند . »

۴ - م : ندارد .

شعر

ستوران در آن بحر خون تر همه
چو اسبان آبی شناور همه
زخون دشت کین همچو عمان شده
دراز بیخها شاخ مر جان شده

در آن روز، جمعی کثیر از رومیان بی باک به ضرب تیغ [پادشاه شرفناک بر خاک هلاک افتادند].^۱ تیغ از شراب خون دلیران چون مستان سر افشانی آغاز نمود و نیز به غارت جانها دست تپاول دراز کرد، هر چند نیزه تپاول نمود، سپر تحمل فرمود و هر گاه کر ز زبردستی اظهار کرد، درع فروتنی اختیار کرد. غازیان زور آورده سمند میدان نورد را تا به عرابه راندند و ینگیچریان به ضرب توپ و تفنگ ایشان را باز گردانیدند. تفنگ چون برق از خود و خفتان و جوشن و بر گستوان می گذشت و به سان صاعقه در گرداب دریای جنگ آتش می افروخت.

شعر

ز تیغ و تفکهای آهن ستیز^۲
زهر گوشه بازار کین گرم و تیز
در آن گرم بازار جنگ و جدل
نبودی خریدار جان جز اجل
پشته ای که مشرف بر لشکر قزلباش بود قرب هزار ینگیچری بر آن جا
رفته ایشان نیز غازیان را به زخم تفنگ مجروح و بی روح می گردانیدند.

شعر

در آن عرصه از بهر مردان جنگ
تفک نقل و خون باده لاله رنگ
یلان از تفک داده دلها ز دست
ز نقل چنان گشته بی باده مست
آن روز، از آن زمان که نیر عالم افروز تیغ از غلاف افق کشید، تا وقتی که سپهر زرین [بر این]^۱ قبه زبردیدی و قلعه زنگاری به حد استوا رسید، آتش

۱ - بر ندارد.

۲ - ز تیغ و تفنگ و ز شمشیر تیز

قتال در غایت التهاب و اشتعال بود. آن حضرت خود را هفت نوبت به عرابه رسانیده به ضرب شمشیر حلقه زنجیر را برید. مخالفان هجوم کرده او را بازمی گردانیدند و آخر رومیان بر کرد آن حضرت محیط گشته نقطه کردارش در میان گرفتند. خاقان اسکندرشان بر ایشان اسب انداخت. بر هر طرف که می تاخت از دشمنان لشکری می انداخت و از هر جانب که حمله می کرد از گشته پشته می ساخت. * آب تیغ آتشبارش هر باد پیمای را که به گردن رسیدی بر خاک هلاک می افتاد و آتش حمله دوزخ شرارش هر مخالفی را که در بافتی رخت به زاویه هاویه می فرستاد. *

شعر

به هر جا که شمشیر در کار کرد
یکی را دو کرد و دو را چار کرد
و منتشا سلطان استاجلو و سایر قورچیان جنگهای نمایان کردند و رومیان خود را بار دیگر به آن حضرت رسانیدند. خاقان اسکندرشان به اتفاق قورچیان بر مخالفان حمله کرد و رمح ثعبان شکل از سر سروران بار آورد و تفنگ آتش افشان در عیبه جوشن و حلقه زره شهاب وار می افروخت. قلماق در بر دلاوران به سان کوره آتش تفسید و مغز در سر گردنکشان بر مثال نقره در گاه بگداخت. خاقان اسکندرشان فرمود که کره نای نواختند. موازی سید سوار نزد آن حضرت جمع آمدند. بنا بر آن ترك قتال کرده جلو گردانید [و جوق جوق که قلب را شکسته بودند در میان ایشان می رسید و صفوف ایشان را شکافته روانه می گردید] و در آن اثنا، اسب آن حضرت به سیاه آبی فرو رفت. خضر آقای

۱ - س: باد هیجا

۲ - عبارت مبهم است. منظور این است که رومیانی که قلب لشکر قزلباش را شکافته و آنان را تعقیب کرده بودند می رسیدند و شاه اسمعیل صفوف ایشان را شکافته روانه می گردید. * تا ستاره بعد از نسخه م ساقط است.

استاجلو بارکی خود را کشیده خاقان سوار گردیده روان شد و لشکر روم سلطان علی میرزا افشار را گرفته تصور کردند که خاقان اسکندرشان است. نزد سلطان سلیم بردند. بعد از تحقیق که < محقق شد؟ > [او] دیگری است، او را به قتل آوردند. میمنه قزلباش که میسره روم را شکسته از عقب رفته بودند مراجعت کرده بر قلب لشکر سلطان سلیم خود را زده جنگ نمایان کرده از معرکه بیرون رفتند و سلطان سلیم امر کرد که تعاقب سپاه قزلباش ننموده احدی به غارت دست نگشاید به واسطه آن که مبادا مکر کرده باشند. قریب به شب معلوم کردند که اثر حشر قزلباش در آن نمانده به ضبط اموال و اسباب شروع کردند.

در این جنگ، خان محمد استاجلو و سارو پیره قورچی باشی و حسین بیک الله و امیر عبدالباقی و سید محمد کمونه [نجفی] و امیر سید شریف [شیرازی] شهید شدند و از طرفین پنج هزار کس به قتل آمدند [سه هزار از سپاه سلطان سلیم] خاقان اسکندرشان متوجه در جزین گردید و سلطان سلیم از آن جا به تبریز آمد و جمعی اشراف تبریز او را استقبال نمودند. سلطان سلیم همه را اعزاز و اکرام نمود و صورتی که آباء و اجداد او را در خیال محال می نمود به عین الیقین مشاهده فرمود و نخست به مسجد حسن پادشاه، که در میدان صاحب آباد بود، رفت و نماز گزارد. منقول است که در مجلسی که خطبه به نام پادشاه رسید خطیب گفت السلطان بن السلطان ابوالمظفر اسمعیل بهادرخان. رومیان خواستند که او را به قتل آورند. سلطان سلیم مانع گشت و گفت زبانش عادت کرده است و نیز گفت حیف شد سه سید عالیشان در این جنگ چالدران شهادت یافتند. بعد از هشت روز، دولت شاهی به امداد لطف الهی، بر طبق کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب^۱، خوف تمام

۱ - س ندارد.

۲ - م ندارد.

۳ - سورة الاحزاب ۳۶

بر خاطرش استیلا یافته در آخر همان ماه طبل مراجعت کوفته به صوب روم [روانه] شد و در اماسیه قشلاق کرد. این خبر [در] در جزین به مسامع خسرو ظفر قرین رسیده متوجه تبریز شد و در ماه شعبان در آن بلده منزل گزیده قشلاق کرد.

گفتار در معاربه نمودن برون سلطان و خواجه مظفر بتکچی

با محمد زمان میرزا

در این سال، محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا از اردوی خاقان اسکندرشان جدا شده به استرآباد رفت. پیر غیب طالش که حاکم آن دیار بود منهزم گردید. میرزا محمد کامیاب و کامران در استرآباد متمکن گردید. در آن اثنا، برون سلطان تکلو که حاکم اسفراین بود، به اتفاق خواجه مظفر بتکچی، متوجه دفع او گشتند. اما به واسطه وصول سلطان سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلائق افتاده بود و امرا به تانی حرکت می کردند. چون به قریه خور شاه^۲ رسیدند، قرا او پس قورچی و رساق از درگاه خاقان با استحقاق آمد و خبر مراجعت سلطان سلیم رسانید. امرا خوشحالی کرده روانه جرجان شدند و در آن ولایت با محمد زمان میرزا جنگ کرده او را مغلوب گردانیدند و میرزا محمد زمان روانه غرjestان گردید. امیر اردو شاه که حاکم آن دیار بود به وی ملحق گردید.

وقایع متنوعه

در این سال، در خراسان خصوصا در شهر هرات، قحطی به مرتبه ای اشتداد یافت که مردم یکدیگر را می خوردند و زینل خان، که حاکم آن جا بود، آدمی - خواران را سیاست نمود.

۱ - س ندارد.

۲ - س: خوزا شاه - ن: خورا شاه - حیب السیر: خورا شار

و هم در این سال ، خاقان اسکندر شان امیر الامرای را به چایان سلطان استاجلو تفویض فرمود و نظارت دیوان اعلی را به میرزا شاه حسین اصفهانی شفقت کردند و منصب صدارت را به سیادت پناه امیر عبدالله لاله ، که از اکابر سادات آذربایجان بود، تفویض فرمودند . [چون وی از عهده مهم بیرون نتوانست آمد] بنا بر آن به امیر جلال الدین محمد استرآبادی عنایت کرده [حکومت] دیار بکر به قرا بیگ برادر خان محمد لطف فرموده وی را خان لقب کردند .

متوفیات

سلطان مراد بن یعقوب پادشاه ، در آن زمان که خاقان اسکندر شان روانه بغداد شد ، باریک بیگ وی را برداشته متوجه شام گردیدند . چند مدت در ظل دولت سلطان قانصو^۲ اوقات گذرانید و از آن جا نزد علاءالدوله ذوالقدر رفته دختر وی را به عقد خود در آورد و دو فرزند او را شد : حسن نام و یعقوب نام . در این سال ، که سلطان سلیم به جنگ خاقان اسکندرشان می آمد ، سلطان مراد به وی ملحق گردیده خواست که در جنگ رفیق باشد . ملازمان او صلاح ندیدند . از سلطان سلیم جدا گشته روانه دیار بکر شد . چون به اورفه^۴ رسید، اچه^۵ سلطان قاجار، که از جانب خاقان شیر شکار حاکم آن دیار بود ، با وجود هجوم و کثرت اشرار تیره روزگار و جمعی امرای آن دیار و قلت عساکر نصرت آثار ظفر کردار به مقتضای کلام ملک جبار کم من فئته قليلة غلبت فئته کثیره^۶ منظور داشته در برابر

۱- م : چون روزی چند از صدارت سیادت مآب مشارالیه گذشت به امیر جلال الدین محمد استرآبادی شفقت کرد .

۳- س ندارد .

۳- م ، ن ، س : قانیساد

۴- س : بادرفه

۵- س : قراچه

۶- سورة البقرة . ۲۵

سلطان مراد علم جدال بر افراشته فریقین را نهایت کوشش و کشش دست داده آخر الامر، اچه سلطان فائق آمده نامراد را به قتل رسانید. سر او را با انگشترین به پایه سریر شاه سعادت قرین ارسال نمود. اچه سلطان به واسطه آن که با هشتصد سوار هشت هزار کس را مغلوب گرانیده بود به قدورمش سلطان ملقب گردید. دولت سلاطین آق قوینلو، بنا بر قتل سلطان مراد، به نهایت رسید و از آق قوینلو سیزده تن سلطنت کردند. بدین ترتیب: قرا عثمان، علی بیك، سلطان حمزه، جهانگیر میرزا و این چهار تن حاکم دیار بکر بودند. حسن پادشاه، سلطان خلیل، یعقوب پادشاه، بایسنغر میرزا، رستم بیك، احمد بیك، تجدی میرزا، الوند میرزا، سلطان مراد.

ایام سلطنت همگی به استقلال صد و یک سال بوده سوای آن که باریک پرنک پنج سال و کسری حاکم عراق بود و در جنگ چالدران همراهِ سلطان سلیم بود. بعد از مراجعت از آذربایجان کور شده بعد از چند مدت فوت شد. ممالک سلاطین آق قوینلو: عراق عرب و عراق عجم و فارس و کرمان و آذربایجان و دیار بکر بود.

بدیع الزمان میرزا چندماه در اردوی خاقان عالی جاہ به سر برد و به موجب حکم جهان مطاع در ری ساکن گشت و بی استجازه به استرآباد رفته از ملازمان شیبک خان شکست خورده به هندوستان رفت و دو سال در آن دیار بود و باز در خراسان به خدمت خاقان اسکندرشان آمده رعایت یافت و مقرر شد که در شنبه غازان تبریز ساکن بوده هر روز مبلغ هزار دینار به جهت خرج او بدو واصل گردانند. در این سال که سلطان سلیم به تبریز آمد، میرزا بدیع الزمان را رعایت کلی کرده با خود برد. بعد از چهار ماه در آن جا به مرض طاعون فوت شد.

امیر عبدالباقی از اولاد عارف ربّانی شاه نورالدین نعمه الله کرمانی بود. خدمتش در انشا و پاکیزگی عبارت از اقران ممتاز بود. در اوایل زمان خاقان

اسکندرشان صدر بود. بعد از آن، زمام حمل و عقد و قبض و بسط امور مالی و ملکی من حیث الاستقلال به قبضه آن حضرت در آمد. [در جنگ سلیم]^۱ در این سال کشته شد.

ملك [نجم الدین]^۱ محمود جان دیلمی که از بزرگ زادهای قزوین بود مدتی وزارت یعقوب پادشاه کرده بود. بعد از آن [وزیر خاقان اسکندرشان شد]^۲ در این سال رحلت کرد.

خلیل سلطان ذوالقدر حاکم شیراز چون در جنگ پادشاه روم از وی تقصیری واقع شده بود، خاقان اسکندرشان کور سلیمان قورچی را به سوختن خرمن حیاتش مأمور گردانید. چون کور سلیمان مانند بلای ناکهان به شیراز در آمد، دید که جمع کثیر در پیش خلیل سلطان حاضرند. آهسته به گوش او گفت که امر شاه چنین شرف نفاذ یافته که ترا به ضرب دوازده چوب تأدیب نموده مراجعت نمایم و اگر در این بزم مرتکب این امر می شوم موجب کسر حرمت تو واقع می شود. صلاح در آن است که به خلوت خانه در آیی. تا حسب الحکم عمل کرده باز گردم و خلیل سلطان تنها به خانه در آمد. کور سلیمان از عقب در آمده حکمی که در باب قتلش آورده بود نمود. [خلیل سلطان^۳] مخالفت نکرده به دوزانو در آمد. کور سلیمان گردنش را زده سرش را برداشته از آن خانه بیرون آمده روانه درگاه عالم پناه گردید. خاقان اسکندرشان حکومت شیراز را به علی بیک ذوالقدر عنایت نمود.

امیر سید شریف شیرازی از نبایر سید شریف علامه بود. چند سال صدر خاقان اسکندرشان بود. در انتشار مذهب حق سعی مشکور و جهد نامحصور

۱ - س ندارد .

۲ - م : در وزارت خاقان اسکندرشان شریک امیر زکریا کججی شد .

۳ - م : آن صادق العقیده .

به ظهور رسانید و در اهانت جمعی که سالک طریق ضلال بودند کوشش بسیار کرد چنانچه حقوق خدمت او در انشار مذهب و ملت بر صفحات زمان ثابت است و مساعی جمیله او در ترویج شرع اقدس بر افواه و السنه مذکور. در این سال کشته شد چنانچه مذکور شد.

گفتار در وقایع سنه احدى و هشرین و تسعمایه

گرفتن سلطان سلیم قلعه کماخ را

در این سال، سلطان سلیم علم عزیمت به طرف قلعه کماخ افراخت. یوسف و رساق از قبل خاقان اسکندرشان کو توال آن قلعه بود مصلحت در توقف ندید و متحد. بیک و رساق ملازم خود را با سبید کس در آن جا گذاشته متوجه در گاه همایون شد. سلطان سلیم با سپاه جرار، زیاده از قطرات امطار، در حوالی قلعه نزول نموده رسولان نزد غازیان روانه گردانید و پیغام داد که مناسب آن که به الطاف سلطانی اعتماد نموده به دست متابعت دروازه های حصار بکشایند، تا از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن کشته در اردوی همایون اوقات گذرانند. جماعت و رساق گفتند که به مجردی که اندک شکستی به ولی نعمت ما رسیده باشد چگونه جایز دانیم که حقوق تربیت آن پادشاه عالی مقام را نابوده انگاریم و قلعه را که به ما بر سبیل امانت سپرده باشد مانند اهل خیانت به تصرف شما گذاریم. رسولان آنچه شنیده بودند به سلطان سلیم رسانیدند. آتش غضب او زبانه کشیده سوار شد. قرب صد هزار سوار رومی جبه پوش با جوش و خروش پیش او روان گشتند تا در برابر قلعه آمدند. امر شد که ینگیحیریان جنگ اندازند و سپاه روم از جوانب هجوم آوردند و جمعی از ینگیحیریان به پشتی ای که در حوالی قلعه بود درآمدند و مردم حصار را به تفنگ گرفتند.